

بررسی فرایند ساختاری شدن مفهوم فضا در زبان فارسی در چارچوب زبانشناسی شناختی

چکیده

هدف از انجام این تحقیق، مطالعه رابطه میان تفکر فضایی و ساختار زبانی منعکس کننده آن در زبان فارسی است. در این تحقیق با بهره‌گیری از نظریه لایبنتیس مبنی بر نسبی بودن نمود فضا در زبان و با استناد به الگوی لوینسون (۲۰۰۶) در تقسیم بندی حوزه فضا، به مطالعه فرایند ساختاری شدن مفهوم فضا در زبان فارسی می‌پردازیم. داده‌های زبانی مورد نیاز، از میان جملات زبان فارسی معیار گفتاری و نوشتاری که دارای حروف اضافه مکانی، افعال حرکتی و دیگر مقولات دستوری نشان دهنده مکان هستند جمع‌آوری شده است. در این پژوهش با استفاده از روش توصیفی، به تحلیل داده‌های مورد نظر در ارتباط با مفاهیم "اشاره"، "گسترش معنایی" و "فضای ذهنی" در زبان فارسی پرداخته، به این نتیجه رسیدیم که گوینده با استفاده از مفهوم گوینده محوری، خود را در مرکز یا نقطه صفر مکانی قرار داده و جایگاه اشیا را با توجه به موقعیت خود توصیف می‌کند.

کلیدواژه‌ها: زبانشناسی شناختی، فضا، ساختاری شدن فضا، فضای ذهنی، اشاره، گسترش معنایی.

۱- مقدمه

زبانشناسی شناختی^۱ یکی از رویکردهای جدید زبانشناسی محسوب می‌شود که در دو دهه اخیر رشد فراگیری داشته است. شناختگرایان معتقدند ساختار زبانی انعکاس مستقیم

۱. Cognitive Linguistics

شناخت می باشد؛ بدین معنا که هر عبارت زبانی با شیوه‌ای خاص از مفهوم سازی^۱ با یک موقعیت خاص مرتبط است (لی، ۲۰۰۱: ۲). همچنین آنها بر این عقیده‌اند که حتی اصول همگانی مربوط به طرح زبان، ریشه در شناخت دارد. از نظر زبانشناسان شناختگرا میان تفکر، معنا و ساختار زبانی پیوندی تنگاتنگ وجود دارد. در این باره می توان گفت زبانشناسی شناختی بر اساس سه فرضیه عمده زیر استوار است (کرافت و کروز، ۲۰۰۴: ۱):

الف. زبان یک استعداد شناختی مستقل نیست؛ و به عبارت دیگر در رویکرد شناختی مساله استقلال زبان از دیگر قوای شناختی مطرح نیست.

ب. دستور زبان حاصل مفهوم سازی است.

ج. دانش زبانی از کاربرد زبان نشأت می گیرد.

با بهره‌گیری از این اصول زبانشناسی شناختی و با استناد به نظریه لایبنتیس مبنی بر نسبی بودن مفهوم فضا در زبان و با استفاده از الگوی لوینسون (۲۰۰۶) برآنیم در این پژوهش فرایند ساختاری شدن مفهوم فضا در زبان فارسی را مورد بررسی قرار دهیم. در این تحقیق، علاوه بر مطالعه مفاهیم مکان شناختی به گسترش معنایی عبارات مکانی در دیگر حوزه‌ها خواهیم پرداخت و مفاهیم اشاره و گوینده محوری را در عبارات اشاره‌ای و افعال اشاره‌ای-حرکتی و نیز نقش این دو مفهوم را در تفسیر عبارات مکانی در زبان فارسی مورد بررسی قرار خواهیم داد. همچنین سعی خواهیم کرد با بهره‌گیری از مفهوم فضای ذهنی و نقش آن در تفسیر عبارات مکانی به توصیف جامع تری از مفهوم فضا در زبان فارسی دست پیدا کنیم. شاید بتوان ادعا نمود دلیل اهمیت پژوهش حاضر در این است که زبان بیان کننده مفهوم فضا^۲ به محدوده شناخت انسان بر می‌گردد و لذا با مطالعه این حوزه می توان ساختار مفهومی را که زیربنای اندیشه انسانی در مورد فضا است تا حدی آشکار کرد.

ساختار کلی این مقاله با احتساب مقدمه از سه بخش تشکیل شده است: در بخش دوم ابتدا به بحث و بررسی پیرامون مفهوم فضا و تقسیم بندی این حوزه می پردازیم. در قسمت

۱. conceptualization
۲. spatial language

دوم این بخش مفهوم اشاره و پیوند آن با افعال حرکتی و قید های مکان در زبان فارسی را مورد بررسی قرار می دهیم و در قسمت پایانی این بخش مفهوم استعاره و ارتباط آن با افعال حرکتی در زبان فارسی مورد بررسی قرار می گیرد و در نهایت در بخش سوم نتایج حاصل از بررسی داده های زبانی به اختصار بیان خواهد شد.

۲- بحث و بررسی

۲-۱: فضا و تقسیم بندی حوزه آن

با توجه به نوع نگرش انسان به جهان پیرامون خود و نحوه توصیف وی از آن، که الزاما در زبان انعکاس می یابد چنین به نظر می رسد که وی خود را معیار سنجش تمامی اشیا می داند. بنابراین، انسان محوری و انسان انگاری در تار و پود زبان بشر تنیده شده است. به عبارت دیگر، زبان انسان منعکس کننده ساختار جسمانی، نحوه راه رفتن و حتی شکل و ویژگی های بدن اوست (اچ کلارک^۱، ۱۹۷۷ و میلر^۲؛ جانسون-لرد^۳، ۱۹۷۵). ما انسان ها بر روی سطح زمین راه می رویم و زیست می کنیم و بر عکس، دیگر حیوانات که بر روی چهار دست و پا راه می روند، ما روی دو پا می ایستیم. این وضعیت خاص به شناخت سه بعدی ما از فضا کمک می کند و همچنین باعث می شود ما نقطه صفر مکانی را سطح زمین تصور کنیم. به علاوه مفهوم جهت در بعد عمودی یا به عبارت دیگر، تفاوت میان دو جهت بالا و پایین با توجه به تجربه ما از نیروی جاذبه زمین تعیین می شود. به همین دلیل می توان گفت بُعد عمودی، هم از لحاظ جسمانی و هم از لحاظ روانی، مهم ترین بعد مکانی در نظر گرفته می شود. از لحاظ زبانشناختی نیز بعد عمودی مهم ترین بعد است (بیرویش^۴، ۱۹۶۷ به نقل از لاینز^۵، ۱۹۷۷). علاوه بر این، دو جهت افقی وجود دارد که به نظر می رسد هیچ کدام چه از لحاظ نیروی

۱. H. Clark

۲. Miller

۳. Johnson-Laird

۴. Bierwisch

۵. Lyons

جاذبه و چه از جنبه های دیگر ثبات بعد عمودی را نداشته باشند. از این گذشته، انسان موجودی متحرک است و می تواند به راحتی در بعد افقی جابه جا شود یا بچرخد، اما از این لحاظ در یک بعد متوازن است؛ چرا که از دو نیمه متقارن تشکیل شده است. در مقابل در بعد دیگر نامتوازن است زیرا دو بخش قدامی و خلفی انسان متقارن نیستند. البته لازم به ذکر است مفاهیم بالا-پایین و جلو- عقب تنها نشان دهنده مفهوم جهت نبوده، بلکه به نوعی مفهوم قطبیت^۱ را نیز بیان می نمایند. به عبارت دیگر، آنچه بالاتر از سطح زمین و در مقابل روی ما قرار دارد برای ما قابل رویت بوده و تعامل ما با آن میسر می گردد و آنچه در زیر زمین و یا پشت سر ما قرار دارد، نه برای ما قابل مشاهده است و نه تعامل با آن امکان پذیر می باشد. بنابراین، بر اساس آنچه در مبحث فضا، مفهوم خود محوری نامیده می شود، جهات بالا و روبرو دارای معنای ضمنی مثبت و جهات پایین و پشت دارای معنای ضمنی منفی می باشند. اما درباره جهات چپ و راست، نمی توان چنین ادعایی را مطرح کرد (لاینز، ۱۹۷۷: ۴۷۷).

بر این اساس می توان گفت شناخت فضا یکی از ضروریات غیر قابل انکار برای هر موجود جنبنده است و اساس آن مبتنی بر یک مکان ثابت می باشد؛ یا به عبارتی می توان گفت فضا وابسته به محیط پیرامون ماست و در این نکته شکی نیست که فهم فضا نقش بسیار مهمی در تفکر و تعقل انسان دارد (لوینسون^۲، ۲۰۰۶: ۱). شواهد مربوط به اهمیت درک فضا را می توان در محیط پیرامون به خوبی یافت. به عنوان مثال استفاده از عبارات مکانی به صورت استعاری در سایر حوزه ها و کاربرد عبارات مکانی در نمودارها و جداول را نیز می توان دلایلی برای اهمیت درک فضا در زبان دانست. علاوه بر آنچه گفته شد، این عقیده که درک مفهوم فضا یک شم اساسی است که در طبیعت ما وجود دارد به کانت^۳ (۱۷۸۶) بر می گردد و این فکر، که درک ما از فضا تحت تأثیر مشترکات شناختی قرار دارد، اهمیت بسزایی در علوم شناختی داشته است (همان: ۲).

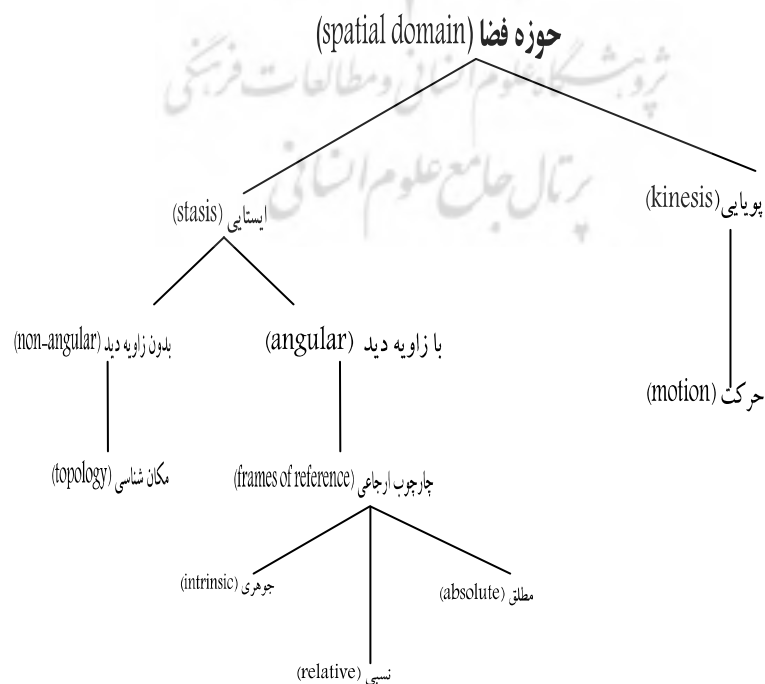
۱. polarity

۲. Levinson

۳. Kant

در تحقیق حاضر ما در جستجوی این مطلب هستیم که دریابیم عوامل معنایی یا مفاهیم معنایی که برای شکل‌دهی به این حوزه معنایی به کار می‌روند کدامند، زیرا این عوامل معنایی هم در ساختار دستوری و هم در حوزه واژگانی انعکاس می‌یابد. در این مقاله حوزه فضا به دو بخش پویایی و ایستایی تقسیم می‌شود که بخش پویایی شامل مفهوم حرکت است. به عنوان مثال، افعالی نظیر "رفتن"، "آمدن"، "بردن" و "آوردن" جزء افعال حرکتی هستند که در این زیر مجموعه مورد بررسی قرار خواهند گرفت. اما بخش ایستایی بسته به اینکه گوینده در تعیین مکان اشیاء، دارای زاویه دید (منظر) بوده باشد یا خیر، به دو زیرمجموعه "بدون زاویه دید" و "دارای زاویه دید" تقسیم بندی می‌شود و زیر مجموعه "بدون زاویه دید" هم شامل "موضع مکان شناختی" می‌شود. منظور از اصطلاح مکان‌شناسی مطالعه آن دسته از ویژگی‌های هندسی اشیاء می‌باشد که در صورت تغییر شیء، ثابت می‌مانند؛ اما زیر مجموعه "دارای زاویه دید" در برگرفته مفهوم "چارچوب ارجاعی" است که خود به سه زیر مجموعه: ارجاع جوهری، ارجاع نسبی و ارجاع مطلق تقسیم شده است. نمودار زیر که برگرفته از لوینسون (۲۰۰۶: ۳) می‌باشد تقسیم بندی حوزه فضا را نشان می‌دهد:

نمودار (۱). تقسیم بندی حوزه فضا برگرفته از لوینسون (۲۰۰۶)



لازم به یادآوری است تحقیق حاضر بر مبنای نظریه لایبنیتس^۱ مبنی بر نسبی بودن مفهوم فضا در زبان صورت می‌گیرد. بر این اساس می‌توان گفت که بیشتر توصیفات زبانی از فضا نسبی هستند؛ یعنی زبان همیشه موقعیت یا حرکت یک شیء را در رابطه با شیء دیگر بیان می‌کند. بنابراین در توصیفات فضایی، موقعیت مکانی یک شیء که آن را عنصر وابسته^۲ می‌نامیم با توجه به موقعیت شیء دیگری که زمینه^۳ یا مبنای^۴ نام دارد تعیین می‌شود؛ به نحوی که حتی ساده‌ترین توصیفات فضایی هم نیاز به حضور همزمان عنصر وابسته و زمینه دارند. در همین راستا در این مقاله سعی شده است برای هر حرف اضافه یا هر موضع مکانی یک نمای اولیه^۵ مکانی در نظر گرفته شود که در آن رابطه زمینه و عنصر وابسته نشان داده می‌شود. نمای اولیه عبارت است از یک نمود ذهنی و آرمانی از موقعیت مکانی که با یک حرف اضافه مکانی خاص در ارتباط است. نمای اولیه، عناصر آرمانی جهان خارج (نظیر آنچه که عنصر وابسته و زمینه می‌نامیم) را با رابطه مفهومی (مفهوم سازی یک موقعیت خاص بین اشیاء) ترکیب می‌کند. نماهای اولیه به خاطر بسامد و استفاده آنها در تعامل با جهان خارج، در ذهن به وجود می‌آید. عنوان نمای اولیه ساخته شده است از واژه proto که جنبه آرمانی این رابطه ذهنی را می‌رساند و scene که بر جنبه فیزیکی مکانی و همچنین آگاهی حسی (دیداری) این رابطه تأکید می‌کند.

۲-۲: مواضع مکان شناختی و مواضع شمایی

مواضع سه گانه انطباق^۶، درونی بودن^۷، و بیرونی بودن^۸ جزو آن دسته از مواضع مکان شناختی محسوب می‌شوند که فارغ از منظر یا دید بیننده نسبت به اشیاء همیشه ثابت هستند. در مقابل پنج موضع دیگر را می‌توان تحت عنوان مواضع شمایی در نظر گرفت که شامل

۱. Leibnitz
۲. trajector
۳. ground
۴. landmark
۵. Proto-scene
۶. coincidence
۷. interiority
۸. exteriority

موضع تحتانی^۱، فوقانی^۲، پیشین^۳، پسین^۴ و کناری^۵ می باشد. در این پنج موضع، زاویه دید بیننده در بیان رابطه مکانی حائز اهمیت است. در زیر، ابتدا سه موضع مکان شناختی را بررسی کرده، در ادامه به مطالعه پنج موضع شمایی خواهیم پرداخت.

موضع انطباق (همپوشی):

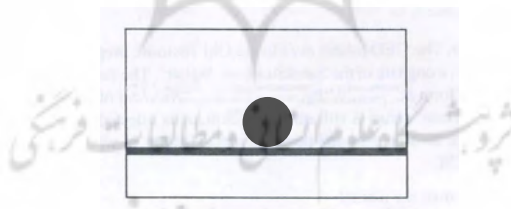
نخستین موضع مکان شناختی را می توان انطباق نامید و آن عبارت است از نوعی همپوشی نسبی یا کامل عنصر وابسته نسبت به زمینه. چنان که در جملات زیر می توان دید، حرف اضافه-هایی نظیر "بر"، "روی" و "بر روی" می توانند بیان کننده این موضع مکان شناختی باشند:

(۱) ابر سیاهی بر شهر سایه افکنده بود.

(۲) هواپیما ساعت هفت صبح روی/بر روی بانده فرودگاه نشست.

تفسیر جمله (۱) بدین صورت است که عنصر وابسته یعنی "ابر" بالاتر از زمینه یعنی "شهر" یا "سطح زمین" قرار دارد. شکل زیر موقعیت عنصر وابسته و زمینه را در موضع انطباق نشان می دهد.

شکل ۱. نمای اولیه حروف اضافه "بر" و "روی"



چنان که می توان دید، جسم کروی شکل که عنصر وابسته محسوب می شود بالاتر و در تماس با سطح زمینه قرار دارد، ولی ممکن است این ابهام پیش آید که در جمله (۱) عنصر

-
۱. inferiority
 ۲. superiority
 ۳. anteriority
 ۴. posteriority
 ۵. laterality

وابسته در تماس با زمینه نیست. همچنین در این جمله عنصر وابسته بین بیننده و زمینه قرار ندارد. در جواب باید گفت که در جمله بالا، ابر سایه ایجاد می‌کند و سایه روی زمین می‌افتد. بنابراین آنچه زمینه را می‌پوشاند، سایه ابر است نه خود ابر. در این صورت، توجیه ما مبنی بر قرار گرفتن عنصر وابسته بین بیننده و زمینه درست است.

موضع درونی بودن:

نوع دیگر موضع مکان شناختی رابطه "درونی بودن" است که می‌توان آن را رابطه ظرف و مظروفی میان زمینه و عنصر وابسته دانست. این رابطه را می‌توان با حروف اضافه "در"، "درون" و در بعضی بافت‌های محاوره‌ای تر "توی" بیان کرد و ممکن است:

الف: نسبی یا کامل باشد؛

ب: در اشیاء با ابعاد متنوع به کار رود؛

ج: می‌تواند واقعی یا مجازی باشد.

هرگاه زمینه دارای درون، بیرون و مرز باشند آن را زمینه محصور^۱ می‌خوانند. زمینه محصور را به دو گروه زمینه محصور متعارف^۲ و زمینه محصور غیر متعارف^۳ تقسیم می‌کنند. اشیاء سه بعدی نظیر جعبه یا اتاق در زمره زمینه‌ی محصور متعارف می‌باشند (تیلور و ایوانز، ۲۰۰۳: ۱۷۸). جمله (۳) نشان دهنده این حالت می‌باشد.

(۳) کتاب‌ها در جعبه قرار دارند.

رابطه مکانی توصیف شده توسط حرف اضافه مکانی "در" موقعیتی را نمایش می‌دهد که در آن عنصر وابسته به وسیله زمینه محصور است. به عبارت دیگر، زمینه مربوط به این نمای مکانی سه بعدی بوده و عنصر وابسته در محدوده محصور زمینه قرار دارد. این رابطه تعاملی و فیزیکی - مکانی دارای پیامدهایی است. مثلاً زمینه محدوده و گستره عنصر وابسته را محدود می‌کند، به طوری که می‌توان گفت عنصر کارکردی آن از نوع ظرفیت می‌باشد و به این دلیل

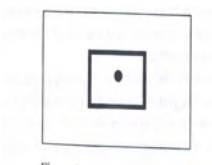
۱. bounded landmark

۲. canonical bounded LM

۳. non-canonical bounded LM

است که گفته می شود نماهای مکانی دارای طبیعت کارکردی هستند. نمای اولیه حرف اضافه "در" را می توان به صورت زیر رسم کرد.

شکل ۲. نمای اولیه حرف اضافه "در"



در شکل بالا عنصر وابسته در درون زمینه محصور است. اما ساختارهای یک بعدی یا دو بعدی نوعاً به عنوان زمینه محصور در نظر گرفته نمی شوند، زیرا دارای درون نیستند. با این وجود انسان می تواند با استفاده از انعطاف پذیری در مفهوم سازی، نماهای مکانی^۱ دو بعدی بعدی را نیز دارای مولفه های مکانی و کارکردی موجود در نماهای مکانی سه بعدی کند، به طوری که یک زمینه مسطح و دو بعدی نظیر "مزرعه" را به صورت محصور در نظر گرفته و در بیان رابطه بین عنصر وابسته و زمینه از حرف اضافه "در" استفاده کند. این نوع زمینه را که نوعاً محصور نبوده و با استفاده از انعطاف پذیری در مفهوم سازی انسان، محصور تلقی می شود زمینه محصور غیر متعارف می نامند. جملات زیر این موقعیت ها را به نوعی نشان می دهند:

(۴) کارگران در مزرعه در حال کار هستند.

(۵) در این سوزسرما افراد طاقت ماندن ندارند.

در جمله (۴) عنصر وابسته، یعنی "کارگران" بوسیله زمینه، یعنی "مزرعه" محصور است. هرچند که مزرعه ماهیتی سه بعدی ندارد، اما از آنجایی که دارای درون (آن بخشی که مزرعه را تشکیل می دهد)، مرز (جاده، دیوار یا هر چه آن را از مزارع دیگر جدا کند) و بیرون (آن قسمتی که جزء مزرعه نیست) می باشد، این نمای مکانی را دارای زمینه محصور دانسته و رابطه درونی بودن را برای بیان آن به کار می برند. در جمله (۵) نیز حرف اضافه "در" با

۱. spatial scene

کاربرد استعاری و برای بیان یک موقعیت مکانی که در آن شرایط جوی به عنوان زمینه در برگیرنده عنصر وابسته (فرد) است استفاده می‌شود. هرسکوویتس^۱ (۱۹۸۶) معتقد است روابط مکانی - هندسی به تنهایی برای توجیه تمام کاربردهای مکانی حروف اضافه مکانی کافی نیست؛ به طور مثال در زبان فارسی می‌توان از حرف اضافه "در" برای بسیاری از روابط موجود میان عنصر وابسته و زمینه استفاده کرد که در آن عنصر وابسته در زمینه محصور نیست. بنابراین اصول دیگری غیر از روابط مکانی - هندسی برای توجیه این روابط لازم است. یکی از سؤالاتی که در باب رابطه درونی بودن مطرح می‌شود این است که تا چه حدی باید عنصر وابسته در زمینه محصور باشد تا بتوان به آن عنوان ظرفیت داد. جمله زیر را در نظر بگیرید:

(۶) گل در گلدان قرار دارد.

در جمله (۶) چنانکه از شکل زیر نیز می‌توان دریافت فقط قسمتی از عنصر وابسته در زمینه محصور است، ولی با این وجود رابطه دربرگیرندگی بین این دو برقرار است، زیرا گلدان نقش محدود کننده و محصور کننده گل را دارد و این نکته کلیدی برای مفهوم ظرفیت می‌باشد.

شکل ۳. گل در گلدان قرار دارد.



نتیجه این که با توجه به جملات بالا حرف اضافه "در" را می‌توان در موقعیت‌های شمول ناقص^۲ به کار برد به شرط اینکه عناصر کارکردی ظرفیت کماکان وجود داشته باشند.

موضع بیرونی بودن:

آخرین موضع مکانی شناختی حالت بیرونی بودن است. حالتی که در آن عنصر وابسته خارج از زمینه قرار دارد. در نگاه اول به نظر می‌رسد حالت بیرونی تنها حالت نفی ساده

۱. Herskovits

۲. Partial inclusion

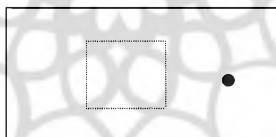
حالت درونی است، ولی باید گفت که این دو حالت درست عکس هم هستند. البته این نکته را باید خاطر نشان کرد که حالت معکوس یک رابطه منطقی است که در آن محتوای رابطه ثابت، ولی موقعیت نسبی افراد یا اشیاء عوض می شود. این حالت را می توان برای دو موضع درونی بودن و برونی بودن به کار گرفت. بدین ترتیب می توان گفت: اگر X درون Y قرار دارد، آنگاه Y بیرون از X قرار دارد. حالت بیرونی را می توان در جملات زیر نشان داد:

(۷) عشایر خارج از شهر چادر می زنند.

(۸) علی بیرون خانه است.

جمله (۷) موقعیتی را به تصویر می کشد که در آن عنصر وابسته به صورت نسبی یا کامل بیرون از زمینه قرار گرفته است. حالت بیرونی ممکن است به صورت کامل نیز باشد. در این حالت عنصر وابسته باید کاملاً خارج از زمینه قرار داشته باشد. شکل زیر نمای اولیه موضع "بیرونی بودن" را نشان می دهد:

شکل ۴. نمای اولیه موضع "بیرونی بودن"



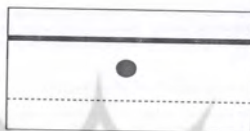
پس از توصیف سه موضع مکان شناختی که در آنها زاویه دید گوینده در تعیین محل اشیاء تاثیرگذار نیست در قسمت بعد به معرفی موضع شمایی و زیرمجموعه های آن می پردازیم. چنانکه در ابتدای این بخش نیز گفته شد در موضع شمایی موقعیت اشیاء با توجه به منظر گوینده و زاویه دید او تغییر می کند. پنج موضع متفاوت را می توان تحت عنوان موضع شمایی به شمار آورد که شامل موضع تحتانی^۱، فوقانی^۲، پیشین^۳، پسین^۴ و کناری^۵ است که به ترتیب در زیر آورده می شوند.

۱. inferiority
۲. superiority
۳. anteriority
۴. posteriority
۵. laterality

۱- موضع تحتانی

موضع تحتانی به موقعیتی اشاره دارد که در آن عنصر وابسته پایین‌تر از زمینه قرار دارد. این موضع را می‌توان با استفاده از دو حرف اضافه "زیر" و "پایین" نشان داد. معنای اولیه حرف اضافه "زیر" مستلزم یک موقعیتی مکانی است که در آن عنصر وابسته پایین‌تر و در نزدیکی زمینه قرار دارد. نمای اولیه حرف اضافه "زیر" را می‌توان به صورت زیر رسم کرد:

شکل ۵. نمای اولیه حرف اضافه "زیر"



جمله زیر که در آن عنصر وابسته از لحاظ فیزیکی پایین‌تر از مبنا بوده و در تماس مستقیم (بالقوه) با آن قرار دارد این موقعیت را نشان می‌دهد.

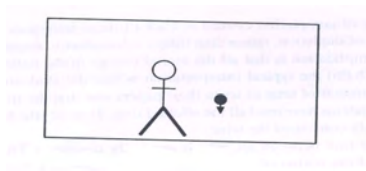
(۹) مهرداد کتاب‌ها را زیر میز گذاشت.

اما حرف اضافه "پایین" بر روی محور عمودی در مقابل حرف اضافه "بالای" به کار می‌رود. این حرف اضافه دارای معانی متعدد بوده که غالباً از معنای اولیه و بر اساس نمای اولیه این حرف اضافه منشعب شده‌اند. معنای اولیه این حرف اضافه به این صورت است که عنصر وابسته در قسمت زیرین زمینه و رو به طرف زمین قرار دارد. به جملات زیر دقت نمایید:

(۱۰) او پایین دیوار نشسته بود و خستگی در می‌کرد.

استفاده از این کلمه در عبارتهای نظیر "طبقه پایین" و "قفسه پایین" نیز نشان دهنده قرار داشتن عنصر وابسته در قسمت زیرین زمینه می‌باشد. شکل ۶ نمای اولیه این حرف اضافه را نشان می‌دهد:

شکل ۶. نمای اولیه حرف اضافه "پایین"



۲- موضع فوقانی

در بحث موضع مکان شناختی گفتیم که موضع درونی بودن و بیرونی بودن رابطه معکوس دارند. در موضع شمایی نیز روابط تحتانی و فوقانی دارای چنین رابطه‌ای هستند؛ به عبارت دیگر، اگر X پایین تر از Y قرار دارد پس Y بالاتر از X قرار دارد. جملات زیر این موضع را به خوبی نشان می‌دهند:

(۱۱) هواپیما بالای شهر در حال پرواز است.

(۱۲) تا ظهر بالای کوه رسیدیم.

(۱۳) پرنده از روی سر ما رد شد.

(۱۴) سفره روی میز پهن شده است.

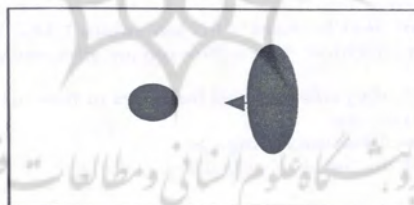
در تمام جملات بالا، عنصر وابسته در ارتفاعی بالاتر از زمینه قرار دارد. اما راجع به معنای حرف اضافه "بالای" باید خاطر نشان کرد در برشی که زبان فارسی از دنیای خارج زده است، مسأله در دسترس بودن یا نبودن عنصر وابسته برای زمینه یک عامل تأثیرگذار نیست. به عبارت دیگر، در جمله (۱۱) عنصر وابسته می‌تواند با ارتفاع زیاد از بالای شهر در حال پرواز باشد؛ در صورتی که در جمله (۱۲) عنصر وابسته در تماس با زمینه قرار دارد. بنابراین بعد فاصله در معنای این حرف اضافه تعیین کننده نیست. اما در مورد حرف اضافه "روی" چنانکه در جمله (۱۳) هم می‌توان دید، این حرف اضافه به نوعی نزدیکی و در دسترس بودن عنصر وابسته نسبت به زمینه را می‌رساند. نکته جالب در جمله (۱۴) این است که این جمله را می‌توان نقطه تلاقی موضع انطباق (از زیر مجموعه‌های موضع مکان شناختی) و موضع فوقانی (از زیر مجموعه‌های موضع شمایی) دانست؛ زیرا نه تنها سفره در فضایی بالاتر از میز قرار دارد، بلکه تماس عنصر وابسته و زمینه نیز استنباط می‌شود و این تلاقی دو معنا را می‌توان به خاطر وجود حرف اضافه "روی" دانست که در این جمله هر دو ویژگی معنایی "تفوق" و "تماس" را بیان می‌کند. به علاوه نوع دیگری از همبستگی معنایی را نیز می‌توان در حرف اضافه "روی" یافت و آن عبارت از همبستگی میان معانی "تفوق"، "تماس" و معانی "پوشش دادن" و "تکیه گاه بودن" است. در جمله (۱۴) عنصر وابسته (سفره) نه تنها بالاتر از زمینه (میز) و در

تماس با آن قرار دارد، بلکه به نوعی زمینه را نیز می پوشاند یا سطح آن را از نظر پنهان می کند و اضافه بر آن زمینه به نوعی تکیه گاه عنصر وابسته نیز محسوب می شود و از سقوط آن جلوگیری می کند.

۳- موضع پیشین

از آنجایی که در موضع شمایی، گوینده برای بیان رابطه میان عنصر وابسته و زمینه به یک زاویه دید نیازمند است، بنابراین می توان موضع پیشین را با توجه به ویژگی‌های درونی خود شیء (ارجاع جوهری) و یا با استفاده از چارچوب ارجاعی بیننده (ارجاع نسبی) و گاهی هم با استفاده از مواضع ثابتی که مستقل از حوزه دید بیننده می باشند (ارجاع مطلق) توصیف کرد. موضع پیشین را می توان با استفاده از عبارات "پیش" و "جلوی" بیان کرد. در مورد حرف اضافه "جلوی" زمینه دارای جهت بوده و رو به عنصر وابسته که جهت دار نیست قرار دارد. شکل زیر نمای اولیه حرف اضافه "جلوی" را نشان می دهد:

شکل ۷. نمای اولیه حرف اضافه "جلوی"



بنابراین در نمای مکانی این حرف اضافه، زمینه دارای یک نوع عدم تقارن قدامی/خلفی است. نتیجه اینکه وقتی زمینه انسان باشد عنصر کارکردی مربوط به این حرف اضافه مفهوم دستیابی زمینه جهت دار^۱ به عنصر وابسته را می رساند. به جمله زیر دقت نمایید:

(۱۵) علی لیوان شیری را که جلوی من بود سر کشید.

۱. oriented

در جمله (۱۵) زمینه ذاتا جهت دار است، در صورتی که عنصر وابسته دارای جهت نیست و در دسترس زمینه قرار دارد. حال به جمله (۱۶) دقت کنید.

(۱۶) مجید جلوی کلاس ایستاده بود و شعر را از بر می خواند.

تفسیر جمله (۱۶) بدین شکل است که عنصر وابسته (مجید) رو به روی زمینه (کلاس) قرار دارد. این موقعیت را هیل^۱ (۱۹۷۸) تصویر آینه ای^۲ می خواند.

شکل ۸. تصویر آینه ای



این نوع تفسیر برگرفته از نحوه ارتباط کلامی متعارف می باشد که بین مردم وجود دارد و عمدتاً به صورت تصویر آینه ای است. به عبارت دیگر دو شخص وقتی با هم گفتگو می کنند روبروی هم می ایستند، اما این موقعیت آینه ای غیر قابل اجتناب نیست. مثلاً معلمی را در نظر بگیریم که در جلوی کلاس، ولی رو به تخته سیاه ایستاده است. جمله زیر نیز نشان دهنده غیر قابل اجتناب بودن وضعیت تصویر آینه ای در موضع پیشین می باشد:

(۱۷) به خاطر ضعف بینایی حسن، معلم صندلی او را جلوی کلاس گذاشت.

در جمله (۱۷) عنصر وابسته که اتفاقاً دارای جهت نیز هست با زمینه وضعیت پشت سرهم^۳ (هیل، ۱۹۷۸) قرار دارد؛ به طوری که هر دو رو به یک طرف هستند. بنابراین دانش آموزان رو به پشت حسن قرار دارند. آنچه این جا اهمیت دارد این است که در جمله (۱۷) هم عنصر وابسته و هم زمینه دارای زاویه دید می باشند، ولی زاویه دید زمینه از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ زیرا منظر مکانی این موقعیت آن منظری است که دانش آموزان می بینند نه آنچه حسن می بیند. در نمونه هایی که تا به حال بررسی نمودیم از جمالتی استفاده شد که

۱. Hill

۲. Mirror Image alignment

۳. In tandem alignment

عناصر آن جاندار بوده و بنابراین ذاتا جهت دار بودند. در ادامه راجع به زمینه‌هایی که دارای جهت کارکردی^۱ (تیلور و ایوانز، ۲۰۰۳: ۱۵۸) هستند و همچنین زمینه‌های بدون جهت بحث خواهیم کرد. حرف اضافه "جلوی" در زبان فارسی را می‌توان با زمینه‌های غیر جاندار که اصطلاحاً دارای جهت کارکردی می‌باشند نیز به کار برد. به جمله زیر دقت نمایید:

(۱۸) دونفر جلوی ماشین نشستند و سه نفر عقب.

در جمله (۱۸) مفهوم جهت را می‌توان با استفاده از کارکرد ماشین و نحوه حرکت آن درک کرد. به عبارت دیگر نحوه تعامل ما با زمینه و نقش یا کارکرد زمینه یک نوع عدم تقارن قدامی - خلفی^۲ را فراهم می‌کند؛ یعنی آن قسمت از ماشین که نزدیک تر به کاپوت ماشین قرار دارد با توجه به نحوه حرکت ماشین، جلوی ماشین قلمداد می‌شود. اما گاهی می‌توان از چند جهت به زمینه دسترسی پیدا کرد. مثلاً یک درخت یا دیوار را در نظر بگیرید. در هر زاویه ای نسبت به درخت یا دیوار قرار بگیرید می‌توانید به آن دسترسی داشته باشید. این نوع زمینه نه ذاتاً دارای جهت می‌باشند و نه از لحاظ کارکردی. با این وجود ما در جمله (۱۸) از حرف اضافه "جلوی" استفاده می‌کنیم:

(۱۹) علی جلوی دیوار ایستاده بود.

با توجه به جهت دار نبودن زمینه در جمله (۱۹)، باید دید کاربرد این حرف اضافه در این جمله چگونه توجیه می‌شود. اچ کلارک^۳ (۱۹۷۳) معتقد است بسیاری از تعاملات روزمره ما مستلزم برخورد متعارف^۴ می‌باشد که آن نیز به نوبه خود متضمن تعامل رو در روی ما با دیگران است. بنابراین برخورد متعارف باعث ایجاد وضعیت تصویر آینه‌ای می‌شود. وضعیت تصویر آینه‌ای در تعاملات روزمره ما بسیار یافت می‌شود. این وضعیت بیشتر در نماهای بسته^۵ (نماهای مکانی که در آن دو عنصر وجود دارد و در مقابل نماهای باز^۶ که بیش از دو عنصر

۱. functional orientation

۲. front-back asymmetry

۳. H. Clark

۴. canonical Encounter

۵. Closed Scenes

۶. Open Scenes

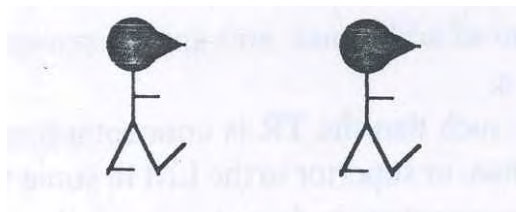
در آنها وجود دارد) به کار می رود (تیلور و ایوانز، ۲۰۰۳: ۱۶۱). حال باید دید که مفهوم برخورد متعارف و وضعیت تصویر آینه‌ای چگونه در توجیه کاربرد حرف اضافه "جلوی" در جمله (۱۹) که دارای زمینه بدون جهت می باشد به ما کمک می کند. نمای مکانی موجود در جمله (۱۸) از نوع نمای بسته است؛ یعنی در این فضا فقط دو عنصر وجود دارد. در نماهای بسته‌ای که مستلزم وجود زمینه جاندار می باشد، وضعیت تصویر آینه‌ای وضعیت غالب است (که البته قبلاً ذکر شد که این وضعیت غیرقابل اجتناب نیست)؛ یعنی وقتی ما با یک شخص گفتگو می‌کنیم، این تعامل را در وضعیت تصویر آینه‌ای انجام می‌دهیم؛ به عبارتی دیگر ما پشت سر افراد را در هنگام گفتگو مورد خطاب قرار نمی‌دهیم. بنابراین در یک نمای بسته، طبیعی است که ما نقطه دید را به عنصر وابسته بدهیم. به علاوه در جمله‌ای نظیر جمله (۱۸) که در آنها عنصر وابسته جاندار بوده و زمینه غیر جاندار است، یک محور قدامی/خلفی را از طریق فرافکنی^۱ به زمینه‌ای نظیر دیوار که بدون جهت می‌باشد نسبت می‌دهیم (هیل ۱۹۷۸ و وندلویز ۱۹۹۱). در نتیجه می‌توان گفت که از نگاه یک عنصر وابسته جاندار، زمینه رو به عنصر وابسته قرار دارد. بنابراین در جمله (۱۸) عنصر وابسته در جلوی زمینه قرار دارد. به علاوه حرف اضافه "جلوی" می‌تواند نوعی دیگر از نمای مکانی را نیز نشان دهد که معنای "تقدم" از آن قابل برداشت است. معنای "تقدم" مفهوم متمایزی از نمای اولیه است؛ زیرا در این معنا یک سری مؤلفه‌های معنایی اضافی می‌توان یافت. برای درک چگونگی اشتقاق معنای "تقدم" از حرف اضافه "جلوی" به جمله زیر دقت نمایید:

(۲۰) پیرمرد جلوی دیگران به راه افتاد.

عناصر وابسته و زمینه در این جمله انسان هستند، ولی این دو در وضعیت تصویر آینه‌ای نیستند؛ زیرا هر دو به یک سمت و به طرف یک هدف یا مقصد در حرکت هستند. این جمله را می‌توان مشابه جمله (۱۷) دانست که در آن عنصر وابسته جهت دار و زمینه جهت دار هر دو رو به طرف تخته سیاه بودند. این موقعیت را هیل (۱۹۷۸) وضعیت پشت سرهم می‌نامد. وضعیت پشت سرهم در شکل زیر نشان داده شده است:

۱. projection

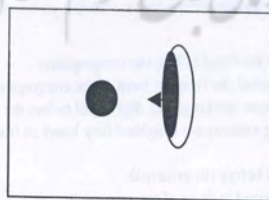
شکل ۹. وضعیت پشت سر هم



موقعیت مکانی میان دو عنصر در وضعیت پشت سر هم شبیه نمای اولیه است با این تفاوت که در وضعیت پشت سر هم، هم عنصر وابسته و هم زمینه، جهت دار می باشد. حرف اضافه "پیش" نیز می تواند موضع پیشین را نشان دهد. معنای حرف اضافه "پیش" همان گونه که از جمله زیر نیز می توان دریافت، نشان دهنده یک موقعیت مکانی است که در آن عنصر وابسته نزدیک به زمینه، در دسترس و ترجیحاً رو به آن قرار دارد: (۲۱) برای مدتی پیش او نشستم و او را دلداری دادم.

بنابراین حرف اضافه "پیش" هم بر نزدیکی عنصر وابسته به زمینه تاکید می کند و هم روبه رو بودن آن دو را نشان می دهد. مثلاً دانش ما از جهان خارج به ما می گوید اگر بخواهیم کسی را دلدرای دهیم باید اولاً درکنار او و روبروی او باشیم و دوم اینکه در تماس با او باشیم. به عبارت دیگر نمی شود دور از کسی بود یا پشت به کسی قرار داشت و او را دلداری داد. شکل زیر نمای اولیه حرف اضافه "پیش" را نشان می دهد:

شکل ۱۰. نمای اولیه حرف اضافه "پیش"



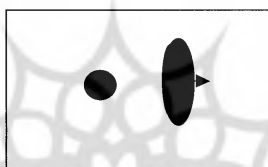
به طوری که از شکل ۱۰ می توان دریافت، در نمای اولیه حرف اضافه "پیش" قسمتی از زمینه به صورت تیره است که آن قسمت نقش چشم را برای زمینه بازی می کند. وجود چشم

در زمینه به آن معناست که زمینه ثابت باید جاندار باشد و به عنصر وابسته نوعی دسترسی حسی داشته باشد.

۴- موضع پسین

حالت پسین در تضاد با حالت پیشین قرار دارد. یعنی اگر X در جلوی Y قرار دارد بنابراین Y پشت سر X قرار گرفته است. شکل زیر نمای اولیه حرف اضافه "پشت" را نشان می دهد.

شکل ۱۱. نمای اولیه حرف اضافه "پشت"



بر این اساس نمای اولیه مربوط به این عبارت مکانی نوعی زمینه را نشان می دهد که دارای عدم تقارن قدامی-خلفی می باشد. با توجه به ساختار بدنی انسان و با در نظر گرفتن این مطلب که اعضای حسی انسان در جلوی صورت قرار دارند بدین ترتیب حالت پسین را می توان موضعی دانست که مرادف با فقدان دید یا نبود دسترسی حسی می باشد. بنابراین وقتی عنصر وابسته در پشت زمینه جهت دار قرار دارد بدین معناست که عنصر وابسته در معرض دید زمینه قرار ندارد. بدین ترتیب عنصر کارکردی موجود در این رابطه عبارت است از اینکه عنصر وابسته در حوزه دید زمینه نیست و همچنین زمینه از محل قرار گرفتن عنصر وابسته آگاهی یقینی ندارد. در جمله زیر جایگاه عنصر وابسته با توجه به محور خلفی زمینه تعیین می شود:

(۲۲) اکبر پشت ساختمان ایستاده است.

جمله (۲۲) را هم می توان از دیدگاه گوینده و هم با توجه به شکل خود ساختمان تفسیر کرد. با توجه به منظر گوینده می توان گفت: اکبر جایی ایستاده است که در معرض دید گوینده نیست. بنابراین طبق این دیدگاه (موضع شمایی) حالت پسین معمولا معادل "غیر قابل رویت

بودن از دید گوینده "می باشد. از دیدگاه دوم اگر گوینده در درون ساختمان ایستاده باشد و ساختمان را به دو قسمت تقسیم کند، در این صورت می تواند بگوید:

من در جلوی ساختمان ایستاده ام و اکبر در قسمت پشتی ساختمان ایستاده است.

بنابراین مفهوم "پشت" را می توان به دو معنای غیر قابل رویت بودن و دور بودن از مرکز یا جهت حرکت تفسیر کرد.

۵- موضع کناری

آخرین حالت از موضع شمایی حالت کناری است. در حالت کناری عنصر وابسته جایگاهی را در یکی از طرفین زمینه اشغال می کند.

(۲۳) علی در کنار ماشین ایستاده است.

واژه "کنار" در این جمله نشان دهنده حالتی است که آن را حالت کناری کلی^۱ می گویند؛ زیرا به جز شرط نزدیک بودن نسبی عنصر وابسته و زمینه، پیش شرط دیگری برای کاربرد آن وجود ندارد.

(۲۴) علی سمت راست ماشین ایستاده است.

اما در جمله (۲۴) با توجه به جایگاه گوینده یا موقعیت درونی خود زمینه، می توان دو برداشت متفاوت داشت:

الف: از جایگاهی که گوینده نگاه می کند علی در سمت راست ماشین است.

ب: علی در سمت راست خود ماشین قرار دارد.

نکته جالب در مورد این عبارت، باهمایی آن با دو فعل اشاری-حرکتی "آمدن" و "رفتن" می باشد که باعث ایجاد دو معنای غیر مکانی متفاوت می شود. این عبارت می تواند با فعل اشاری-حرکتی "آمدن" که نزدیک شدن عنصر وابسته به زمینه را می رساند، معنای "موافقت و سازگاری" را بیان کند. به جمله زیر دقت نمایید:

(۲۵) دو طرف معامله پس از بحث و جدل زیاد با هم کنار آمدند.

۱. generic laterality

این معنا را می توان با در نظر گرفتن این نکته برداشت کرد که در جهان خارج میان مفهوم نزدیکی و سازگاری نوعی همبستگی وجود دارد. در صورتی که دو شخصی که با هم ناسازگار هستند معمولا پهلوی هم یا در نزدیکی هم قرار نمی گیرند. نکته جالب اینکه در این جمله حرکت استعاری دو طرف معامله با توجه به کاربرد فعل "آمدن" به طرف گوینده است. به عبارت دیگر، مکانی که گوینده در آن قرار دارد نقطه سازگاری، توافق و دوستی می باشد. نکته قابل ذکر دیگر کاربرد عبارت مکانی "کنار" با فعل اشاری- حرکتی "رفتن" می باشد.

(۲۶) او را مجبور کردند که از گروه کنار برود.

از آنجایی که این فعل، دوری عنصر وابسته از گوینده را می رساند و به این دلیل که در عبارات اشاره‌ای گوینده در مرکز قرار دارد و نه در پیرامون، باهمایی این دو عبارت (کنار و رفتن) می تواند معنای استعفا و خروج از یک فعالیت یا فرایند را منتقل کند. عبارت مکانی "کنار" همراه با افعال حرکتی دیگر نیز به کار می رود. در هنگام حرکت گاهی یک نوع خط سیر مستقیم در برابر خود تصور می کنیم. این خط سیر ممکن است جنبه فیزیکی یا جنبه غیر فیزیکی و انتزاعی داشته باشد. به عنوان مثال مسیر از خانه تا مدرسه را می توان یک خط سیر حرکتی در نظر گرفت. حال ممکن است در این مسیر عناصری وجود داشته باشد؛ که مانعی در برابر حرکت شخص محسوب شوند. به جمله زیر توجه کنید:

(۲۷) او به زحمت زیاد جمعیت را کنار زد و خود را به رئیس جمهور رساند.

باهمایی عبارت مکانی "کنار" و فعل حرکتی "زد" معنای رفع یک مانع از سر راه را می رساند. به عبارت دیگر در این جمله "کنار" به معنای جنب و پهلو (مانند جمله ۲۵) یا گوشه نیست، بلکه یک موقعیت مکانی دیگر به غیر از خط سیر متصور شده در جمله است. همانطور که گفته شد این خط سیر ممکن است انتزاعی باشد. مثلا در جمله زیر مسیر حرکت حالت فیزیکی ندارد:

(۲۸) برای رسیدن به موفقیت باید مشکلات را یکی یکی کنار زد.

در این جمله موفقیت به عنوان نقطه هدف در نظر گرفته می شود و از مکان فعلی شخص تا نقطه هدف می توان یک خط فرضی رسم کرد. مشکلات سر راه موفقیت را می توان به

موانعی تشبیه کرد که ممکن است این خط سیر را قطع کرده و یا جلوی حرکت عنصر وابسته به طرف هدف را مسدود کنند. "کنار زدن مشکلات" در این جمله به معنای رفع موانع یا حل مجموعه ای از مسائل پیش رو جهت رسیدن به هدف است. خط سیر فرض شده در هر دو جمله بالا، مسیر حرکت عنصر وابسته به طرف زمینه را می‌رساند؛ با این تفاوت که در جمله اول این خط سیر حالت فیزیکی دارد در صورتی که در جمله دوم حالت استعاری تری به خود می‌گیرد. بر همین اساس موانع موجود در این دو مسیر حرکت نیز در جمله اول حالت ملموس و در جمله دوم حالت انتزاعی تری دارند.

بر اساس آنچه تاکنون مطرح شده است، مفاهیم مکانی که زیر مجموعه بخش ایستایی اند عمدتاً دارای ماهیت نسبی در زبان هستند و از این حیث نظریه لایبنتیس مبنی بر نسبی بودن درک انسان از فضا را به اثبات می‌رسانند. اما فرض ما بر این است تقریباً تمام توصیفات مربوط به مفهوم حرکت نیز از نظریه لایبنتیس پیروی می‌کند. بنابراین در بخش پیش رو به موضوع "حرکت" که به عنوان زیر مجموعه بخش "پویایی" در نظر گرفته می‌شود می‌پردازیم. بر این اساس باید گفت که حرکت همیشه دارای یک نقطه آغاز است و در رابطه با یک نقطه پایان مطرح می‌شود و تعیین این دو (نقطه آغاز و پایان) مستلزم وجود یک خط سیر واحد است.

(۲۹) او از خانه به مدرسه رفت.

در جمله (۲۹) "خانه" به عنوان نقطه شروع و "مدرسه" به عنوان نقطه پایان در نظر گرفته می‌شود. افعال اشاره‌ای^۱ که مبین حرکت هستند نظیر "آمدن" در جمله (۳۰) ممکن است نقطه هدف "مدرسه" یعنی همان مکانی را که جمله در آن ادا شده مشخص کند، زیرا با توجه به مفهوم اشاره می‌توان گفت که جمله (۳۰) در مدرسه ادا شده است.

(۳۰) مدیر مدرسه دیر آمد.

به علاوه افعال حرکتی می‌توانند نائل شدن به هدف یا عزیمت از یک نقطه را نیز نشان دهند. این نکته را می‌توان به ترتیب در افعال "رسیدن" و "ترک کردن" نشان داد.

(۳۱) بعد از طی مسافت زیاد سرانجام به مقصد رسیدیم.

۱. deictic verbs

(۳۲) تیم ملی فوتبال امروز کشور را به مقصد ارمنستان ترک کرد.
با ذکر این نکته در قسمت بعد به ارتباط میان افعال حرکتی و قیدهای مکان با مفهوم اشاره خواهیم پرداخت.

۲-۳: مفهوم اشاره در افعال حرکتی و قید های مکان

یکی دیگر از مفاهیم مطرح شده در بحث فضا، مفهوم اشاره و ارتباط آن با افعال حرکتی و قیدهای مکان است. در وهله اول ممکن است این گونه به نظر برسد که مفهوم اشاره تنها در عبارات اشاره‌ای نظیر "این" و "آن"، ضمائر شخصی مانند "من"، "تو"، "او" و قیدهای مکان مثل "اینجا" و "آنجا" نمود پیدا می‌کند. ولی با نگاهی عمیق تر می‌توان رد پای اشاره را در افعال مبین حرکت نظیر "رفتن"، "آمدن"، "آوردن" و "بردن" نیز یافت. این واقعیت که در زبان فارسی در شرایط عادی گفتن جمله (۳۳) با محدودیت های کاربردشناختی مواجه است و نشان دهنده وجود مفهوم اشاره دور^۱ در فعل "رفتن" است:

(۳۳) علی به اینجا رفت.

به عبارت دیگر به دلیل وجود مفهوم اشاره دور است که امکان باهم آیی فعل "رفتن" و قید مکان "اینجا" وجود ندارد. زیرا فعل "رفتن" نشان دهنده حرکت در خلاف مسیر گوینده و دور از گوینده یا شنونده است در صورتی که قید مکان "اینجا" نزدیکی به گوینده را می‌رساند. از طرف دیگر از جمله (۳۴) می‌توان استنباط کرد که گوینده یا شنونده در مدرسه است در صورتی که از جمله (۳۵) می‌توان دریافت که گوینده در مدرسه نیست.

(۳۴) آنها به مدرسه آمدند.

(۳۵) آنها به مدرسه رفتند.

قرینه گذرای این افعال، یعنی فعل‌های "آوردن" و "بردن" نیز از همین قاعده پیروی می‌کنند. بنابراین همان‌طور که ظاهراً گفتن جمله (۳۳) خالی از اشکال نیست، گفتن جمله (۳۶) نیز غیر منطقی به نظر می‌رسد.

۱. distal deixis

(۳۶) علی کتاب را به اینجا برد.

اما نگاهی موشکافانه‌تر این فرض را به چالش می‌کشد. زیرا جمله (۳۶) (حتی زمانی که نه گوینده و نه شنونده هیچ‌کدام در محل مورد اشاره وجود ندارند) می‌تواند یک جمله درست باشد و این زمانی است که مفهوم فضای ذهنی مطرح می‌شود. در این رابطه می‌توان از مفهوم فضای ذهنی فوکنیر (۱۹۹۴) کمک گرفت. وی معتقد است فضای ذهنی یک ساختار شناختی است. به عبارت دیگر، در مفهوم فضای ذهنی یک موقعیت به موقعیت های ذهنی موجود در ذهن گوینده یا شنونده نسبت داده می‌شود. بنابراین توجیه جمله (۳۷) به این صورت است که گوینده یک موقعیت فرضی یا یک فضای ذهنی را در نظر می‌گیرد که خود او در دفتر حاضر است و شنونده به او مراجعه می‌کند.

(۳۷) فردا بیا دفتر من.

کاربرد افعال اشاره‌ای فوق به جایگاه گوینده و در بعضی شرایط خاص که جایگاه شنونده (خواننده) مشخص نیست به موقعیت نویسنده (حتی موقعیت ذهنی او) بستگی دارند. نوع دیگری از فضای ذهنی را می‌توان در کلمات "اینجا" و "انجا" یافت. وقتی کسی در حال توضیح مسائلی از نقشه استفاده می‌کند می‌تواند با اشاره به نقشه بگوید:

(۳۸) رضا فردا به اینجا می‌رود.

این در حالی است که این جمله با توجه به مفهوم ارجاع نوعاً نادرست تلقی شود، ولی با در نظر گرفتن مفهوم فضای ذهنی و با توجه به این مطلب که در گسترش معنایی که نوعی استعاره تلقی می‌شود بخشی از معنای واژه در اثر انتقال از حوزه مبدا به حوزه مقصد حذف می‌شود به نظر می‌رسد در این مورد بخشی از مولفه های معنایی واژه های "اینجا" و "می‌رود" حذف شده، در نتیجه کاربرد جمله بالا را در فضای ذهنی نقشه میسر می‌سازد. بنابراین در کاربرد استعاری این واژه ها، این فرض وجود دارد که گوینده به صورت مجازی خود را در همان مکانی که با نقطه مورد نظر در نقشه مطابقت دارد قرار می‌دهد و این همان مفهومی است که مبحث فضای ذهنی به آن می‌پردازد.

۲-۴: مفهوم استعاره در افعال حرکتی

مبحث قابل ملاحظه دیگر در این مطالعه، گسترش معنایی افعال حرکتی و عبارات مکانی می باشد. افعال "آمدن"، "رفتن"، "آوردن" و "بردن" در معنای استعاری خود نیز نوعی تقابل را نشان می دهند. این نوع تقابل را می توان در جملات زیر نشان داد:

(۳۹) تب بیمار بالا رفت.

(۴۰) تب بیمار پایین آمد.

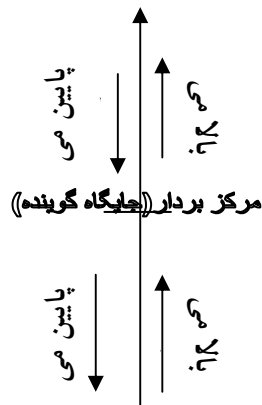
جمله (۳۹) نشان دهنده بالا رفتن و دور شدن دمای بدن از حالت طبیعی است در حالی که در جمله (۴۰) دمای بدن به پایین و حالت عادی بر می گردد. حال به جملات زیر دقت کنید:

(۴۱) تب بیمار پایین رفت.

(۴۲) تب بیمار بالا آمد.

جمله (۴۱) نشان دهنده پایین رفتن و دور شدن دمای بدن از حالت طبیعی است؛ در صورتی که جمله (۴۲) خبر از بالا رفتن و برگشتن دمای بدن به حالت طبیعی می دهد. در هر دو مورد، حالت عادی یا دمای طبیعی همان نقطه‌ای است که گوینده یا شنونده قرار دارد. در این خصوص می توان دمای بدن را بر روی یک بردار عمودی نشان داد که حالت طبیعی آن بوسیله خطی در وسط بردار معین می شود. حال وقتی از افعالی اشاره ای- حرکتی مانند "رفتن" و "آمدن" استفاده می کنیم که به ترتیب مفاهیم "دور شدن از" و "نزدیک شدن به" گوینده را می‌رسانند، منظور دور شدن و نزدیک شدن به همین نقطه وسط بردار عمودی است، زیرا با توجه به مفهوم گوینده محوری، گوینده در مرکز قرار دارد و تعیین موقعیت اشیاء با توجه به جایگاه وی صورت می‌گیرد. نمودار عمودی مفروض مربوط به دمای بدن را می‌توان به شکل زیر رسم کرد:

نمودار (۲). مفهوم اشاره و افعال حرکتی



لازم به ذکر است که در فعل‌های حرکتی گذرا نظیر "وردن" و "بردن" نیز شرایط به همین گونه است. جملات زیر را در نظر بگیرید:

(۴۳) این دارو تب بیمار را بالا می‌برد.

(۴۴) این دارو تب بیمار را پایین می‌آورد.

در دو جمله بالا نیز افعال "بردن" و "آوردن" به ترتیب نشان از دور شدن دمای بدن از حالت طبیعی و برگشتن دمای بدن به حالت طبیعی دارد. بدین ترتیب می‌توان نقش مفهوم اشاره و گوینده-محوری را در افعال حرکتی و عبارات مکانی حتی در معنای استعاری آنها نیز یافت.

۳. نتیجه‌گیری

تحقیق حاضر براساس یکی از رویکردهای جدید زبانشناسی به نام زبانشناسی شناختی انجام شده است که هدف آن مطالعه چگونگی ساختاری شدن مفهوم فضا در زبان فارسی می‌باشد. زمینه این مطالعه نظریه لایبنتس مبنی بر نسبی بودن مفهوم فضا در زبان است. در قسمت اول این مقاله ابتدا با پیروی از الگوی لوینسون (۲۰۰۶) حوزه فضا در زبان فارسی را به دو حوزه ایستایی و پویایی تقسیم کرده، سپس گفتیم که هرکدام از این دو مقوله زیرمجموعه‌های دیگری را شامل می‌شوند. حوزه ایستایی را با توجه به این نکته که گوینده در تعیین محل اشیا دارای زاویه دید بوده یا نبوده است به دو زیرمجموعه "دارای زاویه دید" و بدون زاویه دید" تقسیم بندی کردیم و گفتیم که زیرمجموعه "بدون زاویه دید" خود شامل مفهوم مکان شناسی می‌باشد که سه موضع متفاوت را در بر می‌گیرد. این سه موضع عبارتند از انطباق، درونی بودن و برونی بودن که فارغ از منظر یا دید بیننده نسبت به اشیا همیشه ثابت هستند. موضع دارای زاویه دید یا موضع شمایی شامل چارچوب ارجاعی بوده که خود در برگیرنده ارجاع ذاتی، ارجاع مطلق و ارجاع نسبی است. در این زیرمجموعه فضایی می‌توان از پنج موضع مکانی نام برد که عبارتند از: موضع تحتانی، فوقانی، پیشین، پسین و کناری. در قسمت دوم مفهوم پویایی در حوزه فضا را بررسی کردیم و با مطالعه نقش مفهوم

اشاره در افعال حرکتی نشان دادیم که در این افعال گوینده با استفاده از مفهوم گوینده-محوری خود را در مرکز یا نقطه صفر مکانی قرار داده و جایگاه اشیا را با توجه به موقعیت خود توصیف می کند. در ادامه به مطالعه نقش فضای ذهنی در تفسیر پاره گفت‌ها و همچنین به بررسی گسترش معنایی در افعال حرکتی و عبارات اشاری- مکانی نظیر "اینجا" و "آنجا" پرداختیم. در پایان باید خاطر نشان کرد از آنجایی که به نظر می رسد مطالعات قابل توجهی در حوزه فضا در زبان فارسی انجام نگرفته است امید می رود که این پژوهش بتواند نوید بخش مطالعات و بررسی های بعدی در حوزه فضا در قلمرو زبان فارسی باشد.

References

- Clark, Herbert, H. (۱۹۷۳). *Space, Time, Semantics and the Child. Cognitive Development and the Acquisition of Language*. New York: Academic Press.
- Croft, William and D. Allan Cruse. (۲۰۰۴). *Cognitive Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Fauconnier, Gilles. (۱۹۹۴). *Mental Space*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Frawley, William.(۱۹۹۲). *Linguistic Semantics*. Lawrence Erlbaum, Hillsdale, NJ.
- Herskovits, Annette. (۱۹۸۶). *Language and Spatial Cognition*: Cambridge: Cambridge University press.
- Hill, Clifford Alden. (۱۹۷۸). *Linguistic representation of spatial and temporal orientation*. Berkley: Berkley Press.
- Kant, E. (۱۷۸۶). "On the first ground of distinction of regions in space". In J. Van Cleve and R.E.Fredrick (Ed) ۱۹۹۱. *The Philosophy of Right and Left: Incongruent Counterparts and the Nature of Space* (pp ۲۷-۳۴). Dordrech L. Kluwer.
- Lee, David. (۲۰۰۱). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Levinson, Stephen and David Wilkins. (۲۰۰۶). *Grammar of Space: Explorations in Cognitive Diversity*.
- Lyons, John. (۱۹۷۷). *Semantics*. (vol ۲). Cambridge: Cambridge University Press.

- Miller, George A and P.N. Johnson- Laird. (۱۹۷۶). *Language and Perception*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Talmy, Leonard. (۱۹۸۳). *How language structures space*. In H. Pick and L. Acredolo (eds.), *Spatial Orientation: Theory, Research, and Application*, ۲۲۵-۲۸۲. New York: Plenum
- Talmy, Leonard. (۱۹۸۵). *Lexicalization pattern: semantic structure in lexical forms*. In T. Shopen (ed), *Language Typology and Syntactic Description*, Vol ۳ (pp. ۵۷-۱۴۹). Cambridge: Cambridge University Press.
- Tyler, Andrea and Vyvyan Evans (۲۰۰۳). *The semantics of English Preposition*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Vandeloise, Claude. (۱۹۹۱): *Spatial Prepositions: A case study in French*. Chicago: University of Chicago Press.

